**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه سی و یکم\_ 8 آذر 1399**

[خلاصۀ از مطالب گذشته]

برای اینکه ببینیم حکومت به نحو تخصیص و تضییق آیا داخل بحث تعارض می شود یا نه، آیا احکام تعارض بر آن مترتب می­شود یا نه، باید حقیقت حکومت تضیقیه را تبیین کرد.

به بیان بنده نظر مبارک حضرت آقای سیستانی دامت برکاته این است که وجه شباهت قوی و کارساز بین الحکومة التضیقیه و التخصیص هست، و یک وجه افتراقی که چندان در این بحث ما تاثیری ندارد، اما آن وجه شباهات کارساز بین حکومت و تخصیص این است که بالاخره هر دو دائر حکم را تضییق می کند چه بگوییم اکرم العلماء بعد بگوییم لاتکرم الفساق من العلماء به لسان تخصیص، در حقیقت دائره حکم تضییق شده است، چه بگوییم اکرم العلماء بعد بگوییم الفاسق لیس بعالم، باز دائرۀ حکم تضییق شده، پس لب حکومت همان تخصیص است.

اما آن وجه افتراق این است که لسان حکومت لسان مسالمت است چون لسان نفی حکم، به لسان نفی موضوع است، به طوری که مخاطب احساس می کند چون موضوع منتفی شده دیگر حکم معنا ندارد؛ الفاسق لیس بعالم، پس اگر دیگر جا ندارد اما لسان تخصیص معارضه است چون با فرض این که می گوید عالم فاسق عالم است می گوید لا تکرم.

این وجه شباهت و وجه افتراق.

[دخول حکومت تضییقیه در باب تعارض]

حالا نتیجة الکلام این است که اذا کانت الحکومة فی واقعها راجعة للتخصیص و لکن بلسان المسالمة فتدخل فی باب التعارض، کما دخلت التخصیص، نتیجه این است که وقتی حکومت لبا، واقعا مرجعش همان تخصیص است، پس همان گونه که در تخصیص می گوییم و گفتیم تعارض تصور می شود پس در حکومت تعارض تصور می شود و حکومت تضیقیه داخل مباحث تعارض است، همانگونه که تخصیص داخل بود.

[اشکال و جواب]

ان قلتَ چرا شما حکومت تضیقیه را داخل بحث تعارض می دانید مگر نه این است که خودتان فرمودید لسان حکومت، لسان مسالمت است، لسان تخصیص لسان معارضه است، اگر لسان حکومت، لسان مسالمت است، و اگر لسان تخصیص است که لسان معارضه هست، پس فقط تخصیص را بگویید داخل معارضه است، لا الحکومة که لسان لسان مسالمت است.

**قلتُ لا تاثیر لاختلاف الالسنة لاعتبارات ادبیة فی صدق التعارض و عدم صدقه**

در حکومت درست است لسان، لسان مسالمت است، درست است در حکومت اعتبار ادبی به کار برده شده به مصالحی از جمله رعایت باورهای مخالطب و استفاده از زیبایی های بلاغت، این درست است اما در حق و حقیقت قانون، بینهما تفاوت نیست، آنچه که تاثیر می کند، نتیجة قانونی است، آنچه مؤثر است نتیجۀ قانونی است که فرق می گذارد بین الحکومة و التخصیص نه اعتبار ادبی، و زیبایی های گفتاری.

بالاخره نتیجه این است که این زید و لو واقعا عالم هست، اما چون فاسق است نباید اکرام بشود حال چه به این لسان بگویید عالم فاسق را اکرام نکن چه به لسان زیباتر بگویید فاسق اساسا عالم نیست تا اکرام بخواهد. در نتیجۀ قانونی بین این دو بیان صرفا قانون و بیان قانونی ادبی (حکومت) فرقی نیست چون بالاخره هر دو قانونی را بیان می­کند که آن قانون این است فاسق اگر چه عالم است، اکرام نشود، بله لسان ها متعدد است.

[وجود احتمالات در حاکم و محکوم همچون تخصیص]

حال که بحث تعارض به میان آمد، بین الحاکم و المحکوم، همان طور که بین خاص و عام مطرح بود، ما همان مسیری را که در خاص و عام طی کردیم، همان مسیر را در حاکم و محکوم هم طی می کنیم، همان احتمالاتی را که در عام و خاص می دادیم، آن احتمالات را در حاکم و محکوم هم می دهیم، همانگونه که در عام و خاص، باید احتمالاتی کنار زده شود، پاسخ داده شود، تا به تخصیص برسیم، همانگونه در حاکم و محکوم هم باید احتمالاتی کنار زده شود تا به تحکیم برسیم.

بله همچنان که غالیا در عام و خاص نتیجه تخصیص است، غالبا در حاکم و محکوم هم نتیجه تخصیص هست، اما این معنایش این نیست که تنها ترین راه، منحصرین ترین راه، در بین حاکم و محکوم تحکیم است و تقدیم دلیل حاکم علی المحکوم، چنان که در عام و خاص هم تنها ترین و منحصر ترین راه تقدیم الخاص علی العام بملاک التخصیص نیست.

پس یک گزینه تقدیم حاکم است علی المحکوم، اگر چه گزینه غالبی است اما گزینه دومی داریم چنان که در عام و خاص نیز این گزینه نیز مطرح بود و ان احتمال این که دلیل حاکم ناسخ دلیل محکوم باشد. نه محکوم، آن­چه شما حاکم می نامید ناسخ است، آن چه شما محکوم می نامید منسوخ است. و بین النسخ و التحکیم فرق بیّن.

اگر بحث حکومت بود، حاکم از حیز انتفاع نمی افتد بالکلیة بلکه در غیر موارد محکوم حجت است. چنانکه در عام و خاص نیز اگر تخصیص زدید، عام بالمرة از مرجعیت نمی افتد، در غیر موارد تخصیص مرجعیت دارد، اما بخلاف آنجا که به نسخ روی بیاوریم، اگر ناسخی آمد، منسوخ برای همیشه بعد از آمدن ناسخ مرجعیتش را بالمرة از دست می دهد، دیگر منسوخ مرجعیت ندارد.

چه مانعی دارد، بگوییم، مولا اول گفت اکرم العلماء مصلحت هم این بود که همه علما من العدول والفساق اکرام بشوند، بعد از مدتی امد و مدت آن مصلحت عامه تمام شد، حالا مصلحت جدیده آمده است و می گوید فقط اکرام علماء عادل نه فساق، چه به لسان تخصیص بگوید که لسان معارضه است لا تکرم الفساق من العلماء چه به لسان حکومت بگوید الفاسق لیس بعالم. بالاخره مصلحت جدیده ایی آمده است که حکم را اصلا اختصاص می دهد به وجوب اکرام عالم عادل نه فاسق و می گوید الفاسق لیس بعالم.

شما اگر بخواهید رو به تحکیم بیاورید باید احتمال نسخ را کنار بزنید، مخصوصا احتمال نسخ در جایی که تاریخ دو جمله روشن باشد یعنی بدانیم اول اگر العلماء را گفته بعد گفته الفاسق لیس بعالم. مخصوصا در چنین جایی احتمال نسخ، احتمال ضعیفی نیست، اضف الی ذلک اگر اول گفت الفاسق لیس بعالم، بعدا گفت اکرم العلماء، باز احتمال این که در این جا تغییر و نسخی رخ داده باشد احتمال ضعیفی نیست شما باید این احتمال را از دور خارج کنید.

بله احتمال اول تحکیم اما احتمال نسخ که احتمال دوم است در بین است کما این که احتمال سومی هم داده می شود و آن این که دلیل حاکم را تاویل ببریم به نفی کمال.

مثال اولش: اگر شما می گویید لاصلاة لجار المسجد الا فی المسجد، قطع داریم که بر همسایه مسجد خواندن نماز در مسجد لازم و واجب شرعی نیست، بله مستحب موکد است، بنابراین به این قرینه قطعیه دست از ظهور لاصلاة لجار المسجد الا فی المسجد بر می داریم حمل بر نفی کمال می کنیم. این احتمال را چطور از دور خارج می کنید؟

نفرموده اند در ما نحن فیه مثلا در همان بحث حکومت و مثال اکرم العلماء قصه از چه قرار است. من توضیح می دهم:

ما در کتاب قانون شریعت داریم اکرم العلماء، و داریم الفاسق لیس بعالم، ما باشیم و ما، می گوییم فاسق لازم الاکرام نیست اما اگر به قرائن دیگر از جمله عظمت علم و دانش نزد شارع توجه کنیم، این که خود علم یک ارزش است اگر چه اگر بخواهد اوج بگیرید با عدالت و اخلاق اوج می گیرد، و ارزشش بسی بالاتر است، چه بسا بگوییم حتی اگر مولا گفته الفاسق لیس بعالم باز برو کتاب شریعت را بنگر ببین قرائنی پیدا می کنی که این­جا مراد این باشد اکرام عالم عادل والا ارزشمند بسیار مهم اما نفی لزوم اکرام عالم فاسق نمی کند؟ بله من بودن و این جمله می گفتم اما من نباید باشم و این جمله، چنان که اگر من بودن و من و فقط لاصلاة لجار المسجد الا فی المسجد می گویم نماز همسایه مسجد در خانه اش باطل است. چرا می گویید باطل نیست ولی کامل هم نیست؟ به قرائن خارجیه با رجوع به کتاب شریعت. حال باز هم باید به کتاب شریعت مراجعه کنید ببیند اینجا نفی کمال مراد نیست؟ قرینه بر این مطلب نداری؟

اگر تمام این مراحل را طی کردید گفتید نه به کتاب شریعت مراجعه کردم دیدم مراد نفی کمال نیست، دوم به کتاب شریعت مراجعه کردم و روایات و ادله را ملاحظه کردم دیدم بحث نسخ مطرح نیست، نمی شود این جا قائل به نسخ شد، ان گاه می گویم حکومت.

پس ببین تعارض بود، تنها با طی مراحلی سخت ممکن است شما روی به تحکیم بیاورید ، آسان نیست همچنان که در تخصیص آسان نبود.

این توضیح کامل در فرمایش حضرت آقای سیستانی.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .